



تاریخ اسلام

سال ۱۱ تا ۲۳ هجری
دوران خلافت ابوبکر و عمر

بر اساس درس گفتارهای
دکتر سیدحسن افتخارزاده

تنظیم و ویرایش
سمیرا مهدی نژاد - نیره روحی
با نظارت
دکتر عبدالحسین طالعی



انتشارات نَمَا



سرشناسه	افتخارزاده، سیدحسین، ۱۳۱۵ -
عنوان و نام پدیدآور	تاریخ اسلام سال ۱۱ تا ۲۳ هجری دوران خلافت ابوبکر و عمر/ بر اساس درس گفتار سیدحسین افتخارزاده؛ تنظیم و ویرایش سمیرا مهدی‌نژاد، نیره روحی؛ با نظارت عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۱۷۶ ص:؛ ۱۲/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	۲-۰۸۰-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸-۱۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	خلفای راشدین
موضوع	Caliphs, Orthodox
موضوع	اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۲۳ق.
موضوع	Islam -- History -- To ۶۳۳
شناسه افزوده	مهدی‌نژاد، سمیرا، ۱۳۶۰ - ویراستار
شناسه افزوده	روحی، نیره، ۱۳۵۰ - ویراستار
شناسه افزوده	طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ - ناظر
زده بندی کننده	DS ۴/۳۸ الف ۷/۱۲ ۱۳۹۶
زده بندی دیویی	۹۰۹/۰۹۷۷۷۱
شماره کتابشناسی ملی	۵۰۰۳۱۴۹

نام کتاب: تاریخ اسلام	سال ۱۱ تا ۲۳ هجری دوران خلافت ابوبکر و عمر
تنظیم و ویرایش: سمیرا مهدی‌نژاد و نیره روحی	با نظارت: عبدالحسین طالعی
ناشر: انتشارات نبأ	نوبت چاپ: اول
سال چاپ: ۱۳۹۶	شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال	لیتوگرافی: ندا گرافیک
چاپ: دالاهو	صحافی: صالحانی
شابک: ۲-۰۸۰-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸	
آدرس: خیابان شریعتی بالاتر از خیابان بهار شیراز کوچه مقدم نیش ادیبی پلاک ۲۶	تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳



۹	مقدمه
۱۹	پیشگفتار
۲۱	۱- گستره‌ی تاریخ اسلام
۲۲	۱-۱- اصل مصلحت الهی
۲۵	۱-۲- اصل توجه به عنصر مکان و زمان و نوع تکلیف در آن‌ها
۲۵	۲- جایگاه شخصیت‌ها در تاریخ
۲۸	۲-۱- بررسی نظریه‌ی عدالت صحابه
۳۱	فصل اول
۳۳	مقدمه
۳۳	۱- بررسی تفاوت‌های مسئله‌ی خلافت و امامت در دیدگاه شیعه و اهل تسنن
۴۱	۲- انتصاب الهی، تنها ملاک حاکمیت در اسلام
۴۵	۳- نقش اختیار انسان در پذیرش هدایت پیامبران
۵۰	۴- اقامه‌ی قسط و عدل توسط مردم در جامعه
۵۷	۵- وظیفه‌ی امام در برابر خواست یا عدم خواست مردم
۶۱	فصل دوم
۶۳	۱- تبارشناسی و رفتارشناسی خلیفه‌ی اول و دوم
۶۷	۲- تحلیلی در باب اسلام آوردن خلیفه‌ی اول و دوم
۷۹	۳- پشت پرده‌ی سقیفه
۸۲	۴- پیش‌بینی رسول خدا ﷺ در تحریف دین به دست امت
۸۸	۵- توهم «حسبنا کتاب الله»
۹۰	۶- صدور فرمان «منع نقل و نگارش حدیث»، جنگی نرم برای محو شدن سنت نبوی!

- ۹۹ ۷- برخی از پیامدهای «منع نقل و نگارش حدیث»
- ۱۰۰ ۷-۱- تغییر سنت نبوی
- ۱۰۳ ۷-۲- تبدیل خلیفه به مرجع قانونگذاری و تشریع
- ۱۰۵ ۸- وضعیت اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، در جریان ممنوعیت نقل و نگارش حدیث
- ۱۰۷ ۹- ایجاد تفکر «اطاعت محض و بی چون و چرا از خلیفه»
- ۱۱۰ ۱۰- زحمات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، میراثی در دستان خلیفه!
- ۱۱۵ ۱۱- ترفندهای سیاسی و تبلیغاتی
- ۱۱۵ ۱۱-۱- مظلوم نمایی
- ۱۱۷ ۱۱-۲- حکومت زهدمآبانه
- ۱۲۰ ۱۱-۳- دستاویزی به نام ارتداد
- ۱۲۳ ۱۱-۴- جهادهای ساختگی (کشورگشایی به بهانه‌ی گسترش اسلام)
- ۱۲۶ ۱۱-۴-۱- آثار سوء فتوحات خلفا
- ۱۲۷ ۱۱-۴-۲- پاسخ به یک شبهه
- ۱۳۱ ۱۱-۵- تطمیع مخالفان
- ۱۳۳ ۱۱-۶- جثیان، لشکرپنهان حکومت!
- ۱۳۴ ۱۱-۷- ناامن کردن فضای مدینه، در پوشش غارت‌های شبانه!
- ۱۳۵ ۱۱-۸- در نطفه خفه کردن فریادها
- ۱۳۶ ۱۱-۹- خلع سلاح اقتصادی اهل البیت علیهم السلام (غصب فدک)
- ۱۳۸ ۱۲- برخی اقدامات حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۸ ۱۲-۱- متن خطبه‌ی فاطمیه در ملاقات با زنان مهاجرو انصار
- ۱۴۰ ۱۲-۲- چند نکته از خطبه‌ی فاطمیه

- ۱۴۴ - ۳- آخرین فریادها برای نجات امت
- ۱۴۵ - ۴- اعلام برائت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از خلفا
- ۱۴۸ - ۱۳- پیامد کوچ نابهنگام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۴۹ - ۱۴- پیامد توصیه به دفن شبانه
- ۱۵۱ - ۱۵- محرومیت بشریت از حکومت علوی

فصل سوم

- ۱۵۷ - ۱- سیمای زاهدانه‌ی خلیفه، مانعی برای اقدام جدی امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۵۸ - ۲- سه راه پیش روی امیرمؤمنان علیه السلام، بعد از کودتای سقیفه
- ۱۶۰ - ۳- اعلان برائت علی بن ابی طالب علیه السلام از سنت شیخین، فریادی بلند در تاریخ!
- ۱۶۴ - ۴- کنار هم نشاندن پشه و عنقا!

۱۶۷

کتابنامه

مقدمه

۱. در باب اهمیت مطالعه‌ی سرگذشت پیشینیان و تفکر در احوالات آنان، در میان اهل علم سخن‌ها رفته و قلم‌فرسایی‌ها شده است. این اهمیت، بیش از هر چیز به جهت عبرت‌هایی است که تاریخ در دل خود نهفته؛ عبرت‌هایی که می‌توانند چراغ راه شوند برای آینده‌ی پیش‌روا

این مهم چه خوب در کلام امیر کلام و سخن، امیرمؤمنان علیه السلام هویدا است؛ آن‌جا که فرمودند:

«أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِيرَتِ فِي آثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ...»^۱

«پسر! درست است که من به اندازه‌ی پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکنده، در اخبارشان اندیشیده و در آثارشان سیر کرده‌ام؛ تا آن‌جا که گویی یکی از آنان شده‌ام! بلکه با مطالعه‌ی تاریخ آنان، گویا از اوّل تا پایان عمرشان با آنان زیسته‌ام. پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیان بارش شناسایی کردم...».

۲. از میان تمام مسائل تاریخی و عبرت‌های رنگ‌رنگ آن، شناخت و مطالعه‌ی تاریخ اسلام و به خصوص تاریخ صدر اسلام برای مسلمانان اهمیت ویژه‌ای دارد. این اهمیت آن‌گاه جلوه‌ی بیشتری خواهد داشت که بدانیم تاریخ با مؤلفه‌هایش، مدام در حال تکرار است:

«استدلّ علی ما لم یکن بما قد کان، فإنّ الأمور أشباه، ولا تكونن ممّن لا تنفعه العظة إلا إذا بالغت فی إیلامه، فإنّ العاقل یتعظ بالأدب...»^۱

«برای امور واقع نشده، به آن چه واقع شده است استدلال نما و با مطالعه‌ی قضایای تحقق یافته، حوادث یافت نشده را پیش‌بینی کن؛ زیرا امور جهان، همانند یک دیگ‌رند، از آن اشخاص نباش که موعظه سودش ندهد، مگر توأم با آزار و رنج باشد؛ زیرا انسان عاقل باید از راه آموزش و فکر، پند بپذیرد...».

۳. در بیان ضرورت توجه به تاریخ صدر اسلام، یکی از بهترین متونی که باید به آن توجه شود، بیان امیرمؤمنان علیه السلام است آن هنگام که پس از بازگشت از صفین، نامه‌ای نوشته و ده نفر از خواص اصحاب خود را برنگارش این نامه شاهد گرفتند و امر فرمودند تا در جمع مردم خوانده شود. متن کامل این نامه راقعة الإسلام کلینی، در کتاب الرسائل خود آورده و جناب سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّه از آن نقل کرده است. از آنجا که کتاب رسائل امروزه به دست ما نرسیده، این نقل اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه، سیری مختصر و جامع از تحولات جامعه‌ی آن زمان - از دوره‌ی جاهلیت تا زمان خویش - را بیان می‌دارند. در این مقدمه‌ی کوتاه، تنها به بیان فشرده‌ای از این نامه‌ی تاریخی و مهم بسنده می‌کنیم. با اشاره به این نکته که متن کامل این نامه، یکی از بهترین، مستندترین و شفاف‌ترین اسناد تاریخی در تحلیل وقایع صدر اسلام است؛ سندی که البتّه شاهد و راوی آن، امامی معصوم است:

«شما گروه عرب در بدترین وضعیت بودید. خون و مردار می‌خوردید و بر سنگ‌های سخت می‌نشستید؛ بعضی از شما سگان خود را تربیت می‌کردند اما فرزندان خود را می‌کشتند! به تاراجگری و غارت دیگران سرگرم بودند و در بازگشت از چپاول، می‌دیدند دیگران اموالشان را به غارت برده‌اند...

آن‌گاه خداوند پیامبر خود را به هدایت برانگیخت. پس چه نعمت بزرگی بود اگر دست از آن نمی‌کشیدند و به سوی دیگری نمی‌رفتند، و چه مصیبت عظیمی اگر به آن ایمان نمی‌آوردند و از آن روی برمی‌گردانند.

آن رسول بزرگوار، ازین جهان رفت و کتاب خدا و اهل بیت خود را بر جای گذاشت؛ آن‌ها دو پیشوایند که اختلافی میانشان نیست، دو متفق که جدایی ناپذیرند و دو برادر که با یکدیگر دشمنی ندارند.

خداوند «محمد» ﷺ را در حالی قبض روح فرمود که من، از این پیراهن که بر تن دارم به او نزدیک‌تر بودم. بر خاطر من نمی‌گذشت و در اندیشه‌ام صورت نمی‌بست که مردم جز به من به کسی دیگر روی آورند. به خدا سوگند نمی‌دانم به چه کسی شکایت برم! حق مرا به ستم گرفتند و من مظلوم واقع شدم.

هنگامی که دیدم گروهی از دین اسلام روی برمی‌تابند و مردم را به محو کردن دین «محمد» ﷺ و آیین «ابراهیم» علیه السلام دعوت می‌کنند، ترسیدم که اگر من به اسلام و مسلمانان یاری نکنم در دین رخنه پدید آید و این بنای معظم در هم فرو ریزد؛ این مصیبت نزد من سهمگین‌تر از آن بود که ولایت امور شما و خلافت بر شما را از دست بدهم. چه، آن متاع چند روز کوتاه است و سپس مانند ابراز میان می‌رود و ناپدید می‌گردد. پس در این امر با مردم برانگیخته شدم و برخاستم و با مسلمانان همگامی کردم تا باطل از میان رفت و بلندی کلام خدا آشکارا شد اگر چه کافران نمی‌خواستند اما ناچار خاکسار شدند.

سرانجام (ابوبکر) خلیفه شد اما در کارها میانه روی می کرد و بدی ها را آشکار نمی ساخت؛ عاقبت ابوبکر کار خلافت را بدون مشورت به «عمر» باز گذاشت و با او بیعت کرد و مردم با او بیعت کردند...

و عجب از بی خبری مردم از واقعیت بود که می پنداشتند «ابوبکر» را پیامبر اکرم ﷺ به جانشینی خود منصوب فرموده است درحالی که اگر این مطلب حق بود، بر مردم پوشیده نمی ماند. پس مردم با او به امر (شورا) بیعت کردند و (ابوبکر) فقط با اراده ی خود این امر را به (عمر) واگذار کرد. و (عمر) امر را با نظر خود در میان شش تن قرار داد.

و من دوست نمی دارم سخن او را تکرار کنم که گفت: «رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و از این جماعت راضی بود»؛ پس شگفتا! «عمر» چگونه امر به کشتن جماعتی کرد که می گفت رسول خدا از آنان خرسند بوده است؟!

به سبب وجود مقدس رسول بزرگوار ﷺ، قریش بر دیگر افراد امت برتری دارند؛ بنی هاشم بر دیگر افراد قریش، و من بر دیگر افراد بنی هاشم؛ و دلیل آن گفته ی رسول بزرگوار ﷺ است در روز (غدیر خم) که فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». مگر این که قریش مدعی شود که برتری آنان بر عرب، جز رسول اکرم ﷺ سببی دیگر دارد. اگر این سخن را توانند گفت، بگویند.

مردم می ترسیدند اگر من بر آنان ولایت یابم، گلویشان را بفشارم و نتوانند دم برآورند و از ولایت بهره ای در دست آنان نماند. پس همه برضد من برپای خاستند و متفق شدند تا ولایت را از من به عثمان برگردانند. به این امید که بوسیله ی او از آن [ولایت] نصیب برند و آن امر را در میان خود دست بدست بگردانند.

[سپس عثمان به خلافت رسید] «عبدالرحمن بن عوف» مرا گفت: ای پسر ابو طالب آیا تو به این امر بسیار دل بسته ای؟ گفتم دل بسته به آن نیستم؛ اما میراث محمد ﷺ و حق او را مطالبه می کنم. ولایت این امت بعد از او، از آن منست و شما به این امر حریص ترید! با زور و شمشیر میان من و حق من حائل شده اید و مرا

از حَقَم باز داشته‌اید. بار خدایا من شکایت قریش را به درگاه تومی آورم که رجم مرا قطع کردند، روزگarem را تباه ساختند، مانع حق من شدند و قدر مرا حقیر دانستند. منزلت عظیم مرا پایین آوردند و در مخالفت با من اتفاق کردند. حق مرا ربودند و گفتند یا با رنج و اندوه شکیبیا باش یا با دریغ و حسرت جان بسپارا به خدا سوگند اگر می‌توانستند نسبت مرا هم از میان می‌بردند اما به آن کار راهی نداشتند.

آری اگر حق مرد به تأخیر افتد، براو عیبی نیست بلکه بر آن کسی عیب است که چیزی را بدست آورد که از آن او نباشد. آری کسی را که گرفتن حق خود را به تأخیر می‌اندازد، سرزنش نمی‌توان کرد اما باید کسی را سرزنش کرد که حق دیگری را بگیرد و آن چه برای او نیست، با حیل بدست آورد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با من عهد کرد و فرمود: ای پسر ابوطالب ولایت امر من با تو است. پس اگر با عافیت و سلامت ولایت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن رضا دادند، به آن کار اقدام کن و اما اگر اختلاف کردند، آن را و آن چه را به آن سرگرمند واگذار و رها کن. زودا که خدای تعالی تو را راهی برای برون رفت از این موضوع ایجاد کند و گشایش رساند.

پس پیرامون خود را نگرستم و جزاهل بیت خود یار و یاور نیافتم. ناچار آنان را از هلاکت پاییدم و حفظ کردم. اگر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حمزه عمویم و «جعفر» برادرم برای من مانده بودند، به اجبار و اکراه با «ابوبکر» بیعت نمی‌کردم.

اهل (بدر) عثمان را بی‌پناه رها کردند و اهل (مصر) به قتل رساندند. به خدا سوگند که من نه امر کردم و نه نهی نمودم که اگر امر کرده بودم، همانا قاتل بودم و اگر نهی کرده بودم، یاری دهنده محسوب می‌شدم.

به خدا سوگند در خون عثمان اتهامی ندارم؛ من مسلمانی بودم از مهاجران در خانه خود.